

چگونه
فروید
بخوانیم

جاش کوهن ویراستار مجموعه: سایمون کریچلی

ترجمه‌ی صالح نجفی



بگو به فلانی که کلام، سکوتی آلوده نیست
که پاکیزه شده. سکوتی است که باز هم آلوده‌تر گردیده.
والاس استیونس، «خلقِ اصوات»

بدین ترتیب است که فکر می‌کنیم زنده‌ایم. اشتباه می‌کنیم.
فیلیپ راث، پاستورال آمریکایی

فهرست مطالب

پیشگفتار ویراستار مجموعه: چگونه بخوانیم را چگونه باید خواند؟.....	۹
مقدمه.....	۱۱
یادداشتی انتقادی در باب آرای زیگموند فروید.....	۲۳
۱. مبادی هیستریایی.....	۲۹
۲. ناخودآگاه.....	۴۱
۳. ظرافت و ذکاوت ناخودآگاه — خواب‌ها و رؤیاها.....	۵۵
۴. ناخودآگاه در قالب کمدی.....	۷۱
۵. نَه.....	۸۵
۶. غریبِ مضاعف.....	۹۹
۷. ابژه‌ی مبهمِ میل.....	۱۱۳
۸. ابژه‌ی مبهم‌ترِ میل.....	۱۲۹
۹. مبهم‌ترین ابژه‌ی میل.....	۱۴۳
۱۰. مُنتهای مازوخیستی.....	۱۵۷
یادداشت‌ها.....	۱۷۱
گاه‌شمار زندگی فروید.....	۱۷۳
چند پیشنهاد برای مطالعه‌ی بیشتر.....	۱۷۷
نمایه.....	۱۸۱

پیشگفتار ویراستار مجموعه

چگونه بخوانیم را چگونه باید خواند؟

این مجموعه بر پایه‌ی فکری بسیار ساده اما تازه استوار است. بیش‌تر کتاب‌هایی که برای آشنایی مبتدیان با متفکران و نویسندگان بزرگ منتشر می‌شوند یا زندگی‌نامه‌هایی سروته‌زده ارائه می‌کنند یا خلاصه‌هایی فشرده از نوشته‌های عمده‌ی ایشان، یا شاید هر دوی این‌ها. چگونه بخوانیم، بالعکس، خواننده را همراه با راهنمایی‌های نویسنده‌ای کارشناس رودرروی خود نوشته‌ها می‌گذارد. نقطه‌ی آغاز این کتاب‌ها این فکر است که برای نزدیک شدن به آنچه مدنظر یک نویسنده است، باید به کلمه‌هایی نزدیک شوید که او در عمل به کار بسته است و باید بیاموزید که آن کلمه‌ها را چگونه بخوانید.

هر کتاب این مجموعه به نحوی به خواندن نوشته‌های یک متفکر در محضر استادی کار آشنا می‌ماند. هر نویسنده حدوداً ۱۰ قطعه‌ی کوتاه از کارهای متفکری را برمی‌گزیند سپس موبه‌مو آن را حلاجی می‌کند تا اندیشه‌های محوری‌شان را بازنماید و بدین وسیله درهای ورود به کل یک جهان فکری را به روی خواننده بگشاید. این قطعه‌های برگزیده گاهی برحسب ترتیب زمانی‌شان آمده‌اند تا شمه‌ای از روند رشد و شکوفایی متفکر در بستر زمان به خواننده انتقال یابد؛

البته گاهی هم این ترتیب زمانی رعایت نشده است. کتاب‌ها فقط کَشکول‌هایی حاوی مشهورترین بندهای آثار یک متفکر یا «بزرگ‌ترین موفقیت‌های» او نیستند بلکه مجموعه‌ای از سرنخ‌ها یا کلیدهایی را به خوانندگان ارائه می‌دهند تا بتوانند خود ادامه‌ی راه را ببینند و کشف‌های تازه کنند. افزون بر متن‌ها و تفسیرها، هر کتاب گاه‌شمار مختصری از زندگی‌نامه‌ی متفکر به دست می‌دهد و پیشنهادهایی برای مطالعه‌ی بیشتر، منابع اینترنتی و نظایر این‌ها. کتاب‌های مجموعه‌ی چگونه بخوانیم ادعا نمی‌کنند که تمام آن‌چه را می‌خواهید یا لازم دارید درباره‌ی فروید، نیچه و داروین یا راستش شکسپیر و مارکی دو ساد بدانید به شما خواهند گفت ولی بی‌شک بهترین نقطه‌ی شروع را برای کندوکاوهای آینده در آثار ایشان به شما نشان می‌دهند.

برخلاف روایت‌های دست‌دوم موجود از ذهن‌های بزرگی که چشم‌انداز فکری، فرهنگی، دینی، سیاسی و علمی ما را شکل داده‌اند، چگونه بخوانیم مجموعه‌ی نشاط‌آفرینی از مواجهه‌هایی دست‌اول و بی‌واسطه با آن ذهن‌های بزرگ را پیش می‌نهد. امید داریم که این کتاب‌ها، به‌نوبت، به شما درس دهند، سر شوق‌تان آورند، ترس‌تان را بریزند، به شما جسارت دهند و لذت‌تان بخشند.

سایمون کریچلی

مدرسه‌ی جدید مطالعات اجتماعی، نیویورک

مقدمه

من این کتاب را زیر نگاه خیره و عبوس زیگموند فروید نوشتم. عروسک زیگموند فروید هدیه‌ای است از یک دوست: این فرویدِ عروسکی درست بالای سر من در قفسه‌ی کتاب‌ها قرار گرفته و بسته‌بندی‌اش مثل روز اول دست‌نخورده است. فرویدی پلاستیکی و ده‌سانتی‌متری با دست‌ها و گردن متحرک همان‌طور خیره از پشت بسته‌بندی سلوفانی‌اش آسوده‌خاطر و آرام زل زده است. بدبختانه جدیت این سیمای عبوس و دقت مشهود در کت‌وشلوار خاکستری‌اش هیچ کدام نمی‌تواند فروید را از این خفت‌وخواری که به کالایی حقیر در عرصه‌ی بازار بدل گردد نجات دهد. عبارت‌های کلیشه‌شده‌ی فروید نظیر «درباره‌ی مادرت به من بگو» در جای‌جای جعبه‌ی عروسک خودنمایی می‌کنند و پیام مستتر در خود این چهره را با صراحت به رخ می‌کشند: این مرد و افکارش دیگر دوستان آشنا و بی‌خطر ما به شمار می‌آیند، نقش‌ونگاری معمولی در کاغذدیواری هزاررنگ فرهنگ ما.

تکریمی دوپهلوتر از این سراغ دارید که در آن واحد بالا می‌برد و زمین می‌زند؟ فروید اکنون آن‌قدر بزرگ و درعین‌حال کوچک شده است که به

صورت عروسکی پلاستیکی برای بازی پسر بچه‌ها در کارخانه‌ها تولید انبوه شود و مارک تجاری بخورد. فروید به حیات ابدی دست یافته است اما در سلول‌های مرده‌ی پلاستیکی که قابل تجزیه‌ی زیست‌شناختی نیست. هرآنچه در افکار و آرای او زنده بود امروز به لطف تولید و تکثیر انبوه از نا افتاده و جان باخته: افشای وجوه مختلف عقده‌ی ادیپوس که زمانی تلخ و ناگوار بود امروز تا حد کلیشه‌ای خنده‌دار سقوط کرده، «درباره‌ی مادرت به من بگو».

این نقطه‌ی مقابل مشکلی است که فروید در آغاز نشر و اشاعه‌ی نظریه‌هایش می‌بایستی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. نخستین کوشش او برای پرده‌برداشتن از تکانه‌ها و خواهش‌های دفن‌شده و از یادرفته‌ای که زندگی آدمی را شرطی می‌سازند، در خوانندگان و مخاطبانش شکل‌های گوناگونی از دشمنی برانگیخت: شوک، انزجار، تحریف عمدی، «ابطال» علمی، استهزا. اما حالا برعکس، اندیشه‌های فروید آن‌چنان در تاروپود کلام روزانه‌مان رسوخ کرده‌اند که دیگر قادر به تشخیص خاستگاه آن‌ها نیستیم. خیلی راحت و سرسری از «تعلق» و «وابستگی بیمارگون» رفیق‌مان به مادرش حرف می‌زنیم، از امیال «سرکوب‌شده» یا «واپس‌زده‌ی» دیگری می‌گوییم، میان انگیزه‌های آگاهانه و ناخودآگاه خود فرق می‌گذاریم، و در عوام‌پسندترین شکل فرویدگرایی، ردپای نمادهای جنسی را در همه جا پیدا می‌کنیم. البته که هیچ‌یک از این‌ها نشانی از شناخت واقعی مقدمات تفکر او ندارد، چه رسد به تعهد و وفاداری به آن‌ها. استعمال راحت و بی‌دغدغه‌ی واژگان او درباره‌ی حیات درونی آدمیان هیچ منافاتی با این تصور شایع ندارد که گویی ما دیگر کاری به فروید نداریم و قالش را کنده‌ایم. هرچه باشد مگر زیست‌شناسان، عصب‌شناسان، روان‌شناسان، انسان‌شناسان و فیلسوفان تکلیف فروید را روشن نکرده و بر فرضیه‌هایش خط بطلان نکشیده‌اند؟ مگر او خیال نمی‌کرد که همه چیز بر مدار غریزه‌ی جنسی می‌گردد؟ مگر نظریه‌های او به طرز اصلاح‌ناپذیری

زن‌ستیزی یا «فالوس‌محور»^۱ نیستند؟ تازه اگر از سیطره‌ی ناهمجنس‌خواهی بر آن‌ها حرفی به میان نیاوریم.

عروسک فروید، درست به همان معنایی که او از سازش در سر داشت، تجسم سازشی تمام‌عیار است میان این دو موضع متضادِ رد و قبول، این‌که هم‌زمان می‌دانیم و نمی‌دانیم او چه حرفی برای گفتن به ما دارد. البته یادمان نرود که این در ضمن اظهارنظر بسیار بامزه‌ای است درباره‌ی این رابطه‌ی مبتنی بر سازش با فروید. واکنش‌هایی چون «خب، ما حرف‌های فروید را قبول داریم» در کنار واکنش‌هایی از این قبیل قرار می‌گیرند: «خب، این‌ها همه حرف مفت است!» و «مادرم؟ مثل این‌که مریضی! فکر کنم کمک لازم داری...».

باری، عروسک فروید پرده از دشواری‌های پیش‌روی هر کسی برمی‌دارد که می‌کوشد اندیشه‌های او را وضوح بخشد. بیش از دشمنی‌هایی که افکار تازه‌ی او برمی‌انگیزد مسئله بر سر زحمتی است که باید برای توضیح آرای به‌ظاهر آشنای او بکشیم. مشکل فروید این بود که نوآوری‌های خیره‌کننده و بهت‌آور او — ناخودآگاه، واپس‌زنی، عقده‌ی اُدیپوس، رانه‌ی مرگ یا سائق ویران‌گری — بیگانه‌تر و به تعبیر خود فروید «غریب‌آ» تر از آن بودند که مخاطبانش قادر به جذب و هضم آن‌ها باشند (بنگرید به فصل ششم). یک قرن پس از آن زمان

۱. Phallo (go) centrism، اگر کلام‌محوری (logocentrism) دلالت داشته باشد بر تعهد به قسمی مرجع نهایی برای حقیقت و متافیزیک حضور، فالوس‌محوری همانا خیال‌پردازی جنسی است که این منطق به میانجی آن منشأ اثر می‌شود. آدمی نوعی خاستگاه خام و یکپارچه‌ی غایی را در خیال خود می‌سازد که محتاج قدرت فعال، شکل‌دهنده و باردارکننده‌ی عقلی مذکر است که بدان حیات و حضوری قائم‌به‌ذات بخشد. این خاستگاه صامت به صورت بدنی مؤنث تصور می‌شود که به صدای عالم‌گیر مذکری نیاز دارد، صدای مردی که فقط به میانجی فالوس (نماد قضیب) مرد است. -م.

۲. Uncanny که در ترجمه‌ی Unheimliche آلمانی به کار می‌رود به امر «غریب» و چه‌بسا «ناجوری» اطلاق می‌شود که اضطراب و هول می‌آفریند، آن هم بدین سبب که در اصل امری کاملاً مأنوس و آشنا بوده است. جلوه‌های آشنای امر غریب فرویدی را در ترس از تاریکی و تنهایی و جن و نظایر این‌ها می‌توان یافت. می‌توان گفت هول‌انگیزی این امور ناشی از غریب‌شدن ناگهانی پدیده‌ای قریب است. در این باره در همین کتاب بسیار خواهید خواند. -م.

مشکل ما این است که نوآوری‌های او دیگر چندان که باید و شاید «غریب» [و رعب‌آور] نیستند: ما یاد گرفته‌ایم آن‌ها را در حد ابعاد عروسکی پلاستیکی کوچک و جمع‌وجور کنیم.

هدف من در این کتاب پیش از همه آن است که بخشی از قدرت برانگیزندگی اندیشه‌های فروید را به او بازگردانم. جا دارد یادآوری کنیم که فروید مجموعه‌ی اندیشه‌هایی را از خود به یادگار نهاده که فهم ما را از جهان و از خویش‌مان به طرز مقاومت‌سوزی زیروزبر ساخته‌اند. همه‌ی ترفندهای فرهنگ ما برای حفظ رابطه‌ی آشکارا دوگانه‌اش با فروید — آشنایی سطحی با افکار او، حمله‌ها و دفاع‌های جدلی، ساده‌فهم‌کردن‌ها و دستکاری‌های مردم‌پسند — در نهایت ترفندهایی هستند برای طفره‌رفتن از رویارویی با توان زیروزبرسازیِ تفکر او.

این قطعاً نه بدان معناست که رویارویی درست و اصیل با فروید بی‌بربرگرد باید به قبول بی‌قیدوشرط گفته‌های او انجامد (چنان‌که گویی در جمیع موارد دعوا بر سر رد یا قبول است و دیگر هیچ): درست برعکس، اگر کسی کارهای فروید را بدون مقاومت در برابر آن‌ها بخواند، راست آن است که آن‌ها را نخوانده است. البته هیچ‌کس نمی‌تواند با فروید مواجه شود و به هیچ‌یک از پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌هایش دست نزند: کم‌کم، گوشه‌ای از تصویری که از خودش دارد ترک برمی‌دارد و تصورش از معنای انسان بودن به هم می‌ریزد. و در این میان برای آنانی که بیش از دیگران حرف‌های فروید را جدی می‌گیرند، محال است بتوانند هیچ چیز را — رمان باشد یا یک آگهی تجاری، یک نگاه کوتاه، گفت‌وگو، یک فکر یا احساس غیرمنتظره — مانند سابق تجربه کنند.

نظری گذرا به سیر وقایع زندگانی فروید نشان می‌دهد که کشف‌های بالینی و نظریِ عظیم او به صورت خلق‌الساعه یا کاملاً شکل‌گرفته به او الهام نشدند.

زندگی‌نامه‌ی فروید اجازه نمی‌دهد که با خطی مستقیم کودکی او را به تولد روان‌کاوی وصل کنیم. او که در سرتاسر دوران تحصیلش در همه‌ی درس‌ها شاگرد اول بود وقتی وارد دانشگاه وین شد علاقه‌ای به رشته‌ی پزشکی نداشت، گو این‌که سرانجام پای در مسیر آن رشته نهاد. و تازه در پزشکی هم ابتدا هیچ بلندپروازی خاصی در حیطه‌ی روان‌پزشکی از خود بروز نداد. برعکس، تا پیش از آن‌که در ۱۸۸۶ [در ۳۰ سالگی] مطب خصوصی‌اش را برای درمان بیماری‌های عصبی دایر کند (کاری که تا پیش از عزیمت اجباری به لندن در ۱۹۳۸ بدان اشتغال داشت)، او مسیرهای پرشماری را در عرصه‌ی علم آموخته بود. تمایل اولیه به زیست‌شناسی او را بر آن داشت تا شش سال در زمینه‌ی کالبدشناسی مارماهی‌ها و ماهی‌های دهان‌گرد زیر نظر ارنست بروکه، رئیس آزمایشگاه فیزیولوژی وین، کار کند و مطالبی انتشار دهد.

فقط در آستانه‌ی ازدواج و بر اثر نیاز به درآمدی بیشتر و مطمئن‌تر بود که فروید مسیر انرژی‌های دانش‌پژوهی‌اش را به سوی اخذ مدارک پزشکی هدایت کرد و حتا در این حوزه هم با گام‌های مردد و لرزان پای در مسیر آسیب‌شناسی روانی گذاشت. پس از فراغت از تحصیل، به کارآموزی در زمینه‌ی کالبدشناسی عصبی ادامه داد و در کنار آن دست به نخستین آزمایش‌ها در مورد کاربرد درمانی کوکائین زد. تنها پس از سفر به پاریس در ۱۸۸۵ برای پژوهش در بیمارستان بلندآوازه‌ی سلپتری‌یر زیر نظر عصب-آسیب‌شناس بزرگ ژان مارتن شارکو بود که علاقه‌ی فروید یک مرتبه به روان‌شناسی نورزوها (= روان‌رنجوری‌ها) جلب شد. برداشت کاملاً تازه‌ی شارکو از نشانه‌های هیستری به‌منزله‌ی علائمی «ایده‌زاد»^۱ - که در افکار و اندیشه‌های پنهان و از یادرفته‌ی بیمار ریشه داشتند و

۱. ideogenic، شارکو بود که به فروید نشان داد اندیشه‌ها (=ایده‌ها) اگرچه ناملموس‌اند می‌توانند همچون عاملی علی در روان‌رنجوری عمل کنند. یعنی هنگامی که بیماری دچار فلج هیستریک می‌شود، شکل این فلج ناشی از تصور خطایی است که بیمار از کالبد خود دارد و نه از واقعیات کالبدی (آناتومیک) او. شارکو نشان داد که این قسم فلج‌ها را می‌توان با تلقین هیپنوتیسمی شفا داد. -م.

نه در وضعیت فیزیولوژیک او— نخستین محرک فروید برای تدوین و توسعه‌ی نظریه‌ای تازه درباره‌ی روان‌رنجوری و طراحی شیوه‌ای نو برای درمان آن بود. علائق تازه‌ی فروید که در آغاز به موازات کار او در عصب-کالبدشناسی پا گرفتند سرانجام به یگانه علائق وی بدل شدند. به‌طور مشخص کار او در زمینه‌ی علت‌شناسی (سلسله‌ی علت‌ها) و درمان هیستری به لطف همکاری با یوزف برویر، پزشک مسن‌تر وینی، رونق گرفت. برویر در ۱۸۸۲ او را با دختر جوانی مبتلا به هیستری آشنا کرد که روند درمانش به پرورش فن و روشی تازه برای درمان این بیماری راه نموده بود. برویر «آنا^۱» را بدین وسیله از علائم جسمانی بیماری‌اش (اختلال‌های بینایی، فلج‌های موقت، تهوع و انواع توهم) رهانید که وادارش کرد خاطره‌های «بیماری‌زا» و زهرآگین مسبب آن‌ها را به یاد آورد. این روش تخلیه (کاتارسیس^۱)، یا بنا به واژه‌ی برساخته و پرآوازه‌ی آنا^۱، «کلام‌درمانی» شالوده و بنیان یک دوره همکاری بالینی و نظری میان برویر و فروید شد که سرانجام با انتشار اثری مشترک با عنوان *مطالعاتی درباره‌ی هیستری* به بار نشست، مجموعه‌ی پنج شرح حال (که به‌جز آنا^۱، جملگی از بیماران فروید بودند) به انضمام شرح و بسط نظری و فنی فرضیه‌هایی درباره‌ی هیستری و درمان آن.

همکاری فروید با برویر، همتای عمومی کوشش نظری و خصوصی‌تر او بود در راه تدوین نظریه‌ای تازه درباره‌ی ذهن. مجرای این کوشش مکاتبات او بود با دوست برلینی‌اش ویلهلم فلیس، متخصص گوش و حلق و بینی و زیست‌شناس (حوزه‌ای که او در آن چند نظریه‌ی غریب و نامتعارف عرضه داشت). فلیس همچون قابله‌ی قابل‌ی به فروید یاری رساند تا افکار خویش را تا تولد روان‌کاوی پی‌گیرد.

۱. catharsis، در عرف روان‌کاوی به معنای درمان حاصل از به‌یادآوردن تجربه‌ها و بیرون‌ریختن آن‌ها به کار می‌رود. این واژه علاوه بر «تخلیه‌ی هیجانی» در سیاق درام به «پالایش» عواطف از طریق تجربه‌ی تماشای نمایش اطلاق می‌شود. —م.

مکاتبات فروید با فلیس گواه زنده‌ی مسیر دراز و پرپیچ‌وخم این وضع حمل دشوار است. فروید در نامه‌هایش تزه‌ای نوپای خویش را می‌پروراند، پیوسته در آن‌ها تجدیدنظر می‌کرد و گاهی باطل‌شان می‌خواند، و از همه مشهورتر تز علت‌شناسی روان‌رنجوری‌ها. در بخش نخست این مکاتبات و همچنین در مطالبی که در این دوره منتشر ساخت، فروید علل هیستری را در رویدادهای واقعی گذشته‌ی بیمار می‌جوید و به‌ویژه در خاطره‌ی زخم‌زننده و آسیب‌زننده‌ای از دوران طفولیت که طی آن کودکی بزرگ‌تر یا بزرگسالی از خانواده‌ی بیمار او را اغفال می‌کند، تزی که با شک و شبهه‌ی فراوان و بعضاً نفرت و انزجار همکارانش روبه‌رو شد. در ۱۸۹۷، اما، او آهسته‌آهسته این تز را هم ناموجه و هم ناکافی خواند و در ماه سپتامبر به فلیس نوشت «من دیگر به نظریه‌ی خود درباره‌ی روان‌رنجوری‌ها (*neurotica*) اعتقاد ندارم».[۱] البته نظریه‌ی بدیلی که پیش نهاد دست کمی از قبلی نداشت و به همان اندازه جنجالی بود: روان‌رنجوری‌ها ریشه در خیال‌پردازی‌های دوران طفولیت دارند،[۲] صحنه‌هایی خیالی که در آن آرزوهای تخطی‌آمیز طفل جامه‌ی تحقق می‌پوشند و در بزرگسالی او قوت‌شان را در قالب منابع ناخودآگاه علائم بیماری او حفظ می‌کنند. نظر به این که این خیال‌پردازی‌ها و سازوکارهای اثرگذاری آن‌ها داده‌های نخستین پژوهش روان‌کاوی به شمار می‌آیند، من در فصل‌های آینده درباره‌ی آن‌ها بسیار خواهم گفت. فروید نخستین تدقیق نظام‌مند از نظریه‌ی خیال‌پردازی ناخودآگاه را در کتاب *تفسیر خواب* (۱۹۰۰) پیش نهاد، این کتاب متن بنیان‌گذار روان‌کاوی است. البته هنوز راه زیادی تا برآمدن جنبش روان‌کاوی باقی بود. *تفسیر خواب*، که بیشتر هم‌قطاران فروید نادیده‌اش گرفتند، در شش سال اول پس از انتشار فقط ۳۵۱ نسخه فروخت. این نادیده‌گیری در عمل فصل نخست تاریخ طولانی مقاومت در برابر روان‌کاوی بود که در شکل‌ها و قالب‌های متعدد و متغیر تا هم امروز پاییده است.

یادداشتی انتقادی درباب آرای زیگموند فروید

وجود فروید همچون بسیاری دیگر از متفکران بزرگ تاریخ غرب صحنه‌ی نبرد نیروها و گرایش‌های ناهم‌ساز بود و همین امر در غرابت و گاه تعارض‌آمیزی پاره‌ای نظریه‌های او مؤثر افتاده است. در افکار فروید می‌توان ردپای فلسفه‌ای واجد انسجام راجع به جامعه، قسمی فلسفه‌ی اولی و حتا معرفت‌شناسی را مشاهده کرد، گو این‌که او هرگز به غیر از گریزها و کنایه‌هایی که گاه به فرضیه‌های فلسفی خویش می‌زند دست به توضیح و تبیین و توجیه کامل آن‌ها نمی‌زند. از سوی دیگر فروید همواره میان دو انگیزه‌ی متنازع گرفتار بود: عشق شورانگیز به معرفت علمی و اشتیاق سوزان به کارهای هنری، چندان‌که به اعتقاد برخی از شارحان او در سراسر عمر هم دانشمند بود و هم هنرمند، تا آن‌که سرانجام گرایش هنری‌اش بر گرایش علمی چیرگی یافت.

نکته‌ی مهم دیگر درباب روان‌کاوی فروید این است که «کاشف قاره‌ی ناخودآگاه» همیشه در مورد توانایی آدمیان برای بهتر شدن ابراز شبهه می‌کرد. فروید دیدی سرد و یأس‌آلود به آدمیزاد داشت. هرچند به اعتقاد تئودور آدورنو حس تحقیر فروید نسبت به آدمیان در حقیقت جلوه‌ی عشقی بی‌امید بود. بر

کار و افکار او خرده بسیار گرفته‌اند، حتا هواداران و پیروان نظریه‌های بنیادی او. به گفته‌ی شرح حال‌نویسان و فرویدشناسان، بنیادگذار روان‌کاوی مدرن حاضر بود مستعبدترین و دور از ذهن‌ترین امور را باور کند و حتا می‌توان گفت او باورکردنِ نامحتمل‌ترین‌ها را یگانه راه کشف حقایق تازه می‌دانست.

وقتی به زندگی فروید نظر می‌کنیم در مراحل مختلف به تمایلات عجیب و گاه مخربی در سلوک او برمی‌خوریم: زمانی که او در اوایل کار خویش پزشکی می‌کرد، طرفدار آثار درمانی کوکائین شد و اگر نامزدش او را از این دام بیرون نمی‌کشید معلوم نبود عاقبت کارش به کجا کشد. هنگامی که فروید با ویلهلم فلی‌س طرح دوستی ریخت، بسیاری از حرف‌ها و خیال‌بافی‌های بی‌سروته این روشنفکر خل‌وضع را باور کرد و حتا از لحاظ فکری چندی متکی به او شد. در تجربه‌های بالینی نیز خیال‌پردازی‌های بیمارانش را درباره‌ی فریب‌خوردن از نزدیکیان و محارم در کودکی جدی می‌گرفت (البته خیلی زود به این حقیقت پی‌برد که این قسم فریب‌خوردگی‌ها فقط واجد وجود ذهنی یا به تعبیر خودش «واقعیت روانی» اند).

فروید نظریه‌ی عقده‌ی اودیپ را در کتاب *تفسیر خواب* صورت‌بندی کرد، این یکی از درخشان‌ترین کشف‌ها در تاریخ اندیشه‌ی بشری بود. منتهای مراتب، او مانند بسیاری از نوابغ «جنون تعمیم» داشت و دلش می‌خواست یافته‌ها (و بعضاً داده‌های تجربی)‌ی خود را کلید هر معمایی در حیات روانی بشر قرار دهد و همین قضیه عقده‌ی اودیپ را بدل کرد به میدان نبرد و زورآزمایی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و روان‌شناسان نظری با فروید. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی که اتفاقاً تحت تأثیر کارهای فروید هم بودند ادعاهای او را گزاف می‌یافتند اما فروید لجوج و یک‌دنده بود و به جای تعدیل نظریه‌ی بدیعش درباره‌ی عقده‌ی اودیپ، داستان «اردوی آغازین» (گله‌های بدوی انسان‌های ابتدایی) را هم بدان اضافه کرد: داستان همدست‌شدن

پسران برای کشتن پدر و خوردن گوشت تن او که مصداق بارز خیال‌پردازی در زمینه‌ی انسان‌شناسی بود.

از این‌ها گذشته، میراث غنی و سرگردان‌کننده‌ی فروید هم محل نزاع‌های بی‌پایان بوده است. روان‌کاوان در تعیین اهداف و انتظارات درمانی خود چندان با هم تفاوت دارند و رفتار حرفه‌ای‌شان با بیماران آن‌قدر گونه‌گون است که حتا در خیل فرویدی‌ها هم نمی‌توان گفت شکل جاافتاده و تعریف‌شده‌ای از روان‌درمانی هست که بتوان بر آن برچسب دقیق «روان‌کاوی» زد. یکی از مشهورترین بیماران فروید (موسوم به «گرگ‌مرد») گفته است «اگر به همه چیز با دید انتقادی بنگرید، در روان‌کاوی چندان چیزی وجود ندارد که در برابر واقعیات بایستد و بر جا بماند. باین‌همه روان‌کاوی به من خیلی کمک کرد. فروید نابغه بود».

فروید در وهله‌ی اول به بیرون‌کشیدن فانتزی‌های واپس‌زده‌ی جنسی دوره‌ی کودکی می‌اندیشید که به عقیده‌ی او در توقف رشد تکانه یا انرژی حیاتی (به تعبیر فروید، لیبیدو) افراد روان‌نژند (مبتلا به نوروز) نقش علی داشتند. فروید معتقد بود میل و رفتار جنسی افراد روان‌نژند در حالت کودکانه مانده است و به همین سبب است که آنان نمی‌توانند در بزرگسالی به ارضای جنسی — که به‌زعم فروید جزء لاینفک سلامت روانی است — دست یابند. فروید قویاً اعتقاد داشت باید از راه ابطال واپس‌زنی‌ها و کشف فانتزی‌ها و تروماهایی که از نخستین سال‌های کودکی افراد بر جا مانده‌اند، آنان را یک به یک و جدا جدا درمان کرد.

اما چه عاملی در نظریه‌پردازی‌ها و گمان‌ورزی‌های فروید باعث شد نهضتی که به نام او و بر پایه‌ی بصیرت‌های او پا گرفت دستخوش چنددستگی و چندپارگی بشود؟ فروید ابتدا نگرش‌های موجود در روان‌کاوی را به سه قسم تقسیم کرد: موضعی (توپوگرافیک)؛ پویا (دینامیک)؛ و اقتصادی. سپس به این

تقسیم‌بندی تمایزهای ساختاری نیز افزود، تمایز میان اید (آن یا نهاد)، اگو (من) و سوپراگو (ابرمن). می‌توان گفت مایه‌ی عمده‌ی مناقشه و اختلاف‌نظر میان وارثان فروید همین تفکیک‌ها و تمایز‌گذاری‌ها بود، چراکه فروید برحسب مقولات مربوط به هر گرایش از اصطلاحات خاصی بهره می‌برد، مثلاً براساس مقوله‌ی «پویایی»، فروید از رانه‌ها (سائق‌ها) و مکانیزم‌های دفاعی اگو و از تفاوت رانه‌ها با غریزه‌های زیستی می‌گفت. از طرف دیگر پیروان فروید نمی‌توانستند به توافق برسند که آیا نیروهای محرک روانی را باید عمدتاً در چارچوب «تعارض» به تصویر کشید یا باید بر توازن و آشتی تأکید نهاد.

خود فروید نخستین کشف‌های خود — یعنی اولویت ضمیر ناخودآگاه و فعالیت جنسی در نوباوگی و لازمه‌ی آن «عقده‌ی اودیپ» — را حداقل اصول درست‌کیشی (ارتودکسی) در مکتب روان‌کاوی می‌دانست. به عبارت دیگر شرط لازم تعلق به نهضت روان‌کاوی التزام به نوعی تلقی توپوگرافیک و دینامیک از امور مربوط به ذهن و روان بشر بود. البته این حکم در مورد وجه اصلی دیگر تبیین صادق نبود، یعنی نگرش «اقتصادی» (و مصطلحات ناشی از آن: ذخیره‌سازی و خرج‌کردن نیروهای روانی)، چراکه بسیاری از آشنایان و صاحب‌نظران روان‌کاوی این جنبه را منسوخ‌ترین چارچوب تبیینی فروید می‌دانستند و آن را برخاسته از فرض‌های مکانیستی و پوزیتیویستی و بعضاً دترمینیستی قرن نوزده می‌انگاشتند.

رویداد دیگری که به گرایش پوزیتیویستی در تفسیر و تعبیر اصطلاحات فروید دامن زد انتقال مرکز نهضت روان‌کاوی به ایالات متحد آمریکا بود. فرویدی‌های آمریکا حوصله و تمایلی نداشتند تا در مسائل معرفت‌شناسی غور کنند.

در پایان باید یادآور شویم که فروید همچنان که منتقدی گفته است خود به‌طور کامل آگاه نبود که افق اندیشه‌اش تا چه حد محصول موقعیتش در

تاریخ است. علاوه بر این فروید بسیار مشتاق بود تا به زبان و بیانی بهره‌مند از واژگان علوم طبیعی دست یازد و همین اشتیاق زمینه‌ساز پاره‌ای سهوها و کژبینی‌ها در کار یکی از خلاق‌ترین اندیشه‌وران عصر جدید شد. او انگیزه‌های جنسی را سرچشمه‌ی همه‌ی ارزش‌داوری‌های اشخاص و در نتیجه مستقل از آن‌ها می‌پنداشت. از همین روی است که می‌باید در داوری‌ها و بالأخص ارزش‌داوری‌های شخص او همواره با دیدی انتقادی و چه‌بسا خرده‌گیرانه نظر کنیم تا شاید بتوانیم از اظهاراتِ بعضاً جزمی او درباره‌ی اولویت و اهمیت بی‌همتای غریزه‌ی جنسی یا سواقت جنسی به حقیقتِ نهفته در یافته‌های او ره بجویم. بسیاری از تجدیدنظرطلبان نوفرویدی از لزوم توجه افزون‌تر به عناصر غیرجنسی در نظریه‌ی روان‌کاوی سخن گفته‌اند. از طرف دیگر بعضی فرویدی‌های چپ، برخلاف مشی غالب پدر روان‌کاوی، سیاست و تمایلات جنسی را واجد رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ می‌شمارند و سرکوب غریزه را یکی از بزرگ‌ترین حربه‌های سلطه‌ی سیاسی.

امروزه باید اقرار کرد، علی‌رغم تمام محدودیت‌های نظریه‌ی فروید چه از لحاظ لفظ و چه به حیث محتوا و معنا، بخش عظیمی از عقاید ما درباره‌ی روان آدمی یکسره از مساعی او مایه می‌گیرد، از تلاش پیگیر او برای بیان منسجم چندوچون اعمال و افعال ضمیر ناخودآگاه و پی‌بردن به قواعد عجیب «منطق غیرمنطقی» ضمیر ناخودآگاه. به همین سبب است که نیاز به بازخوانی انتقادی نوشته‌های فروید داریم.

در آخر لازم به ذکر است که این کتاب بدون پیگیری‌ها و باریک‌بینی‌های رفیق شفیق علیرضا خالقی به سرانجام نمی‌رسید. از او سپاسگزارم.

مبادی هیستریایی

اما در حال حاضر احساس می‌کند مجبور است تنهایی برای خرید از خانه بیرون نرود. به‌عنوان دلیل به خاطره‌ای از دوازده‌سالگی (اندکی پس از بلوغ) اشاره می‌کند. او برای خرید چیزی به مغازه‌ای می‌رود، می‌بیند که دو فروشنده (که یکی‌شان را می‌تواند به یاد بیاورد) با هم به او می‌خندند و او با یک‌جور احساس ترس پا می‌گذارد به فرار. وقتی فکر می‌کند به یاد می‌آورد که آن دو نفر به لباس‌هایش می‌خندیدند و یکی‌شان در او نوعی لذت جنسی ایجاد می‌کرد.

رابطه‌ی این دو پاره [با یکدیگر] و تأثیر آن تجربه را نمی‌شود فهمید. اگر اما از این‌که به لباس‌هایش می‌خندند احساس ناراحتی می‌کرده مدت‌ها پیش می‌بایستی از دست آن خلاص می‌شد، از زمانی که مثل خانم‌های عاقل و بالغ لباس می‌پوشد. وانگهی اگر مسئله لباس‌هایش باشد فرقی نمی‌کند تنهایی خرید برود یا به‌اتفاق کسی.